

اشارات‌ی کوتاه درباره نقش سیا و محافل
صهیونیستی در جریان سازی ادبی - فرهنگی

فراسوی «پرده‌پندار» فرهنگی و ادبی

سید یار زینت‌ناس

در زبان «سانسکریت» [زبان باستانی و مذهبی هند باستان] واژه‌ای به نام «مایا» وجود دارد که معنایی نزدیک به «توهم» یا «افسون» می‌دهد و در تعابیر عارفان مسلمان فارسی زبان می‌توان «پرده پندار» را تا حدودی معادل آن دانست. پرده پندار یا «مایا»، تصویری وهم‌آلود و افسون‌زده از هستی است. تصویری که در پس ظاهر محسوس و متغیر دنیوی، حقایق ثابت و معنوی را نمی‌بیند و در نمی‌یابد و یکسره به تصویری ظاهرگرایانه و وهمی از عالم و فارغ از حقایق اصیل و باطنی آن دل خوش کرده است. «پرده پندار» در آئین هندوئیسم و سانسکریت باستان و یا نزد برخی عرفای مسلمان صیغه و خصیصه‌ای هستی‌شناسانه و معرفت‌شناختی دارد. اما می‌توان تعبیر «مایا» را به عاریت گرفت و در قلمرو مطالعات فرهنگی و به ویژه تلاش ادبیات رسانه‌ای تمدن مدرن و نظام سرمایه‌سالاری جهانی‌ای که پدید آورده است، برای متوهم کردن آدمیان و القای تصویری مجازی و وهم‌آلود از عالم تاریخی - فرهنگی مدرنیته و روح استیلاگر و نیست‌انگار آن و پنهان کردن حقایق معنوی و گوهر معرفت از آدمیان توسط رادیو تلویزیون و مطبوعات و ادبیات داستانی هم‌اقد با عالم اومانسیم و نیز کارکرد نظامهای آموزش پوزیتیویستی و مروج سکولاریسم به کار گرفت. درواقع رمان در مفهوم مدرن و غربی آن از زمانی که پدید آمده است سه نقش و کارکرد اساسی در جوامع غربی برعهده داشته است:

۱. چونان آینه‌ای بازتابنده تلاش «من فردی» مدرن برای تبیین و معرفت نسبت خودبنیادانه با عالم و بسط تفصیلی آن بوده است و از این منظر درواقع تا حدودی جانشین و یا همراه برخی کوششهای فلسفی در غرب جدید بوده است.

۲. از عصر روشنگری به بعد تا حدود زیادی «رمان» و مجموعه ادبیات داستانی جدید وظیفه ترویج و بسط جهان‌نگری مدرنیستی و آداب و عادات رفتاری بورژوازی و نیز تبلیغ مشهورات آن را بر عهده گرفتند. از «بناگوریو» و «لوژنی کرانده» بالزاک تا «فونتلماریه» اینتانسوسیانته و «بار هستی» میلان کوندرا، در وجه غالب ادبیات داستانی مدرن این خصیصه به گونه‌ای محسوس و غیرمحسوس و مستقیم و غیرمستقیم دیده می‌شود.

۳. به عنوان صورت غالب ادبیات داستانی مدرن نقش مؤثری



در پر کردن اوقات فراغت و سرگرمی مخاطبان داشته است. بررسی تحلیلی ساختار «فرهنگ» [در معنای جامعه‌شناختی آن] نشان می‌دهد که فرهنگ به عنوان جان و روح «تمدن» و محصول بسط «تفکر» در لایه‌های بالایی و فوقانی خود ارتباطی نزدیک با افق تفکر و ابداع و ژرف‌اندیشی و اجمال متفکرانه دارد و در لایه‌های پایین و سطوح زیرین خود و در قلمرو به اصطلاح «فرهنگ عمومی» پیوند نزدیکی با عادات و آداب رفتاری و مشهورات زمانه پیدا می‌کند. در حد فاصل مابین سطوح فوقانی تا قلمرو فرهنگ عمومی، دولت‌های مدرن به گونه‌ای فعال نقش واسطه و تأثیرگذاری فعال را از طریق مقوله «مدیریت فرهنگی» بر عهده می‌گیرند و در قالب امری به نام «فرهنگ‌سازی» فضای فرهنگ عمومی را به نفع اینتولوژی مطلوب خود [در اغلب جوامع مدرن، لیبرال - دموکراسی] هژمونیزه می‌کنند. در واقع گونه‌ای تصویر وهم‌آلود یا پرده‌پندار و «مایا»ی فرهنگی برای طیف گسترده توده‌ها می‌آفرینند که روح و جان عالم مدرن را تا اغطاق تار و پود ذهنی و عاطفی «شهروندان» نفوذ و رسوخ دهد و به آنها القا نماید. در انجام این پروسه مطبوعات، رادیو و تلویزیون، سینما و تئاتر و برخی انواع ادبیات داستانی و رمانها و داستانهای کوتاه به عنصر هژمونیک [سرکرده حاکم] جامعه بورژوازی کمک می‌کنند. چرا می‌گویم ادبیات رمانهای و برخی انواع رمانها و آثار داستانی در جوامع مدرن غربی برای مخاطبان خود «پرده‌پندار» تولید می‌کنند؟

پاسخ را باید در شاکله و مبنای فرهنگی و تمدنی مدرنیته جستجو کرد. در واقع دنیای مدرن بر پایه یک شکاف و تضاد اساسی [که نهایتاً موجب ویرانی آن خواهد شد] بنا گردیده است: تضاد میان فطرت قدسی

بشر که کمال خود را در بندگی الهی

و قرب به حضرت حق در مقام مخلوق جستجو

می‌کند با ذات و روح استکباری مدرنیته که بر پایه خودبینی‌انگاری نفسانی و اومانیزم و خود را در برابر خدا اصالت بخشیدن بنا گردیده است. این تضاد آزاردهنده بشر مدرن را به رنج و اضطراب می‌افکند و گاه و بیگاه او را ملتهب و ناخشنود می‌سازد. یک وظیفه مهم رمانها و ادبیات داستانی [هر یک به طریقی] این است که با ساختن و القای تصویری مجازی و یا گونه‌ای «پرده‌پندار» برای بشر مدرن، او را در عالمی قرار دهند که هر چه بیشتر این تضاد اساسی را فراموش کرده و در غفلت «مایا»ی فرهنگی - ادبی‌ای که به او ارائه می‌دهند به گونه‌ای با حقیقت رنج‌آور مدرنیته سازگار گردد. در مواقعی نیز آثار ادبی [به ویژه در ادبیات انحطاط و بحران قرن بیستم غربی] می‌کوشد تا با به تصویر کشیدن کشمکش میان نسبی‌انگاری نوسوفسطایی غرب پسا مدرن - با حقیقت خواهی و عدالت‌طلبی و یقین جویی ممنوی و آرمان‌گرای فطری بشر و القای این نکته که آدمی از ترک و دریافت حقیقت و یا رسیدن به عدالت و جهانی آرمانی عاجز و ناتوان است در عین به تصویر کشیدن نحوی ناخشنودی عاطفی و روانی و یأس فکری و اضطراب وجودی؛ با القای روح انفعال و تمکین و پذیرش هر چند رنج‌آور شرایط، مخاطب را در موضع تسلیم و پذیرش وضع موجود و قبول ناگزیر

شکست و رنج و ویرانی نیست‌انگارانه قرار دهند. دولتها و سازمانهای فرهنگی و مدیریتهای سیاسی آنها در موارد بسیاری به گونه‌ای آگاهانه و تعمّدی و به صورت سازمان یافته و با برنامه در ایجاد و القای شوون و صور مختلف تصویر مجازی وهم‌آلود و «پرده‌پندار» فرهنگی به عنوان امری هژمونیک کوشیده و می‌کوشند. از اینجا است که ارتباط پیچیده و پنهان سیاستمداران و روزنامه‌نگاران و بعضی رمان‌نویسان آغاز می‌گردد و تولید برخی آثار ادبی و یا تبلیغ و مطرح کردن آنها و قهرمان‌سازی از نویسندگان و پدیدآورندگان این آثار به صورت یک پروژه حساب شده فرهنگی - سیاسی برای ترویج و بسط و القای «پرده‌پندار» فرهنگی مطلوب دولتمردان رژیمهای لیبرال - سرمایه‌داری درمی‌آید و صورتی پیچیده اما بسیار مهم از ارتباط و پیوند «ادبیات داستانی» و حتی تحقیقات و تئوری‌پردازیهای به اصطلاح آکادمیک «علوم اجتماعی» و سیاست و قدرت حاکم تحقق می‌یابد.

گزارشها و اسناد حیرت‌انگیز کتاب نویسنده انگلیسی خانم «فرانسس ساندرس» مؤید حضور گسترده و تأثیرگذار و توطئه‌گرانه «سیا»، «اینتلیجنت سرویس» و دولت آمریکا در ایجاد یک شبکه فرهنگی غول‌آسا برای توجیه و زمینه‌سازی پذیرش اهداف و سیاستهای دولتهای لیبرال - امپریالیستی در میان مردم و سمت‌دهی و کانالیزه کردن افکار عمومی و اسیر کردن آنها در تور توهم‌آلود «پرده‌پندار» اینتلوژیکی است. این جنگ گسترده فرهنگی برای فریفتن مردم و غلظت بخشی بر «مایا»ی فرهنگی‌ای که بدان گرفتار گردیده‌اند از طریق یک شبکه گسترده رمان‌نویسان و منتقدان ادبی و هنری و ژورنالیستها و محققان آکادمیک و دانشگاهی فعلیت یافته و پیش برده می‌شود. به گونه‌ای که «ساندرس» از شکل‌گیری یک «ناتوی فرهنگی» تحت رهبری و نظارت «سیا» نام می‌برد. جالب است که این شبکه وسیع مخرب افکار عمومی دهها و صدها رمان‌نویس و هزاران روزنامه‌نگار و دهها نشریه و مراکز دانشگاهی را به خدمت گرفته است و یا به راه انداختن هیاهوی گسترده تبلیغاتی، برگزاری جشنواره‌های به اصطلاح «معتبر» و جایزه دادن به نویسندگان و روزنامه‌نگاران و کارگردانان سینما و وجهه‌سازی از آنها به عنوان مدافعان «آزادی» و «حقوق بشر» و نیز اعتبار تراشی برای دانشگاهها و مراکز «آکادمیک» تحت هدایت و پوشش خود و سفارش دادن کتاب و مقاله با مضامین لیبرال - سرمایه‌دارانه مورد نظر خود و چاپ و توزیع بسیار گسترده این آثار و «وجاهت علمی و تئوریک» بخشیدن به نویسندگان عضو این «ناتوی فرهنگی» عملاً اغراض مشخص سیاسی خود را تحت پوشش کوششهای آزادی‌خواهانه و بشردوستانه و یا تئوری‌پردازیهای بی‌طرفانه «علمی»! دنبال می‌کنند. شواهد و اسناد حیرت‌انگیز به دست آمده نشان می‌دهد که «جرج آرول» [که سالها همکار رادیو بی. بی. سی و حتی عضو پلیس استعماری انگلیس در برمه و مستعمرات آسیای دور این کشور بوده است] کتاب «قلعه حیوانات» را به سفارش «سیا» و برای به سخریه گرفتن و عقیم نشان دادن هر نوع حرکت انقلابی و

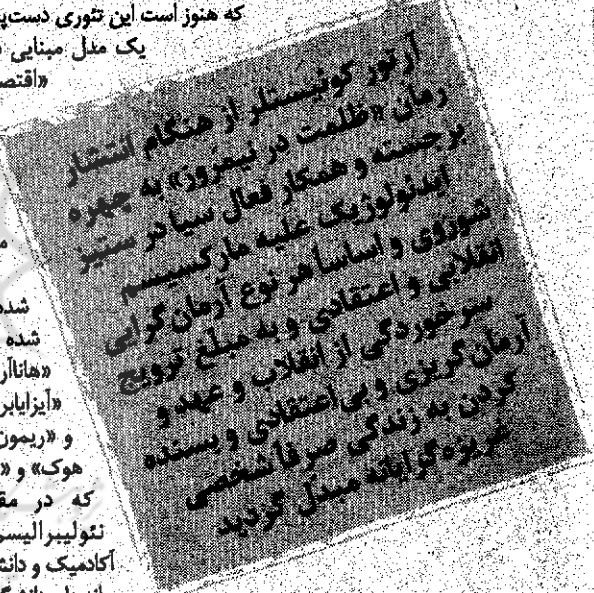


شد تا به خوبی رویکردهای لیبرال - سرمایه‌دارانه و ضدانقلابی را در آنها دید و به راز ترجمه و انتشار گسترده این آثار از سال ۱۳۶۱ به بعد [آن هم با حمایت و هدایت برخی محافل نفوذی در بعضی وزارتخانه‌ها] و تبلیغات گسترده و جذاب راه انداختن بر سر آنها توسط نشریاتی چون «کیهان فرهنگی» [که آن زمان توسط باند شاگردان پنهان روش و نقاب‌دار و لیبرال مسلک عبدالکریم سروش اداره می‌شد] و برخی چهره‌ها و محافل دانشگاهی پی برد و البته بعدها تأثیرات مجموعه این حرکتها از میدان دادن گسترده به آثار «کریشنامورتی» و «کاستاندا» در بازار کتاب تا ترویج سینمای به اصطلاح «عرفانی و دینی»! «تارکوفسکی» و «پاراجانف» و بسترسازی برای رواج رویکردهای فرمالیستی و سوررئالیستی از نوع «مارکز» به ادبیات داستانی و ترجمه و انتشار «مرشد و مارگریتا» و «قطره اشکی در اقیانوس» و نهایتاً ترویج نوعی نسبی‌انگاری فرهنگی و بسترسازی برای استحاله برخی نویسندگان و هنرمندان از چهره انقلاب به اردوی مرعوبان نسبی‌انگار و نهایتاً تبدیل آنها به پادوهای فرهنگی و هنری ضد انقلاب نتولیبرالیست و سکولار را مشاهده کرد. اتفاقی که از حدود سالهای ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ به بعد در کشور ما طیفی از نویسندگان و روزنامه‌نگاران و هنرمندان سست عنصر یا ضعیف‌النفس و دارای ضعف در بینش و ایمان را تدریجاً به عمله فرهنگی مروج تهاجم فرهنگی نتولیبرالیسم و مبلغ ابتذال اخلاقی و آرمان‌زدایی و معنویت‌ستیزی و نسبی‌انگاری و ادبیات بی‌محتوای نیست‌انگار دنباله‌روی غریزه‌های شبه‌مدرن و سازنده سینمای «نوبت عاشقی» و حرمت‌شکنی اخلاقی و دینی بدل نمود. کاوشی هر چندمجملاً در چهره‌سازی‌های امپریالیسم فرهنگی بعضاً بیانگر حکایات تلخ و تکان‌دهنده‌ای است. مثلاً وقتی درمی‌یابیم که «کریشنامورتی» [فردی که تلاش گسترده‌ای صورت گرفت تا از او چهره یک فرد معنوی صلح‌دوست معاصر ارائه گردد و به عنوان الگو و اسوه به ذهن و جان جوانان بسیاری از جمله در کشور ما القا گردد در یک عبارت کوتاه، جان پیام او چیزی جز ترویج نسبی‌انگاری غیراخلاقی توجیه‌گر نفسانیت‌مداری آمیخته با مسئولیت‌گریزی و آرمان‌ستیزی تحت عنوان کلی «معنویت» نیست. [از سیزده سالگی توسط انتچمن انگلیسی و فراماسونر «توسوفی» از پدرش خریداری می‌شود و زیر نظر «بانوبزانت» انگلیسی تربیت می‌گردد و پرورش می‌یابد تا در سالهای بعد [دهه‌های ۱۹۶۰ به بعد] برای جوانان هندی و دیگر ملت‌های آسیایی و حتی غربی پیام‌آور گونه‌های معنویت مسموخ فارغ از تمهد و آرمان و شریعت و مبارزه و یک سره پولرالیست و نسبی‌انگار و مبلغ اومانیسم پیچیده در لفافه معنویت و نفسانیت بی‌اعتنا به اصول اخلاقی و مطلقه‌باز و نوسوفسطایی باشد. معنویت مسموخ بی‌باطن و غیردینی‌ای که غرب مدرن اواخر قرن بیستم سخت می‌کوشد تا با ترویج آن به نوعی به بحران فقتان و خلا معنویت بشر از خودبیگانه‌اسیر در ساحت مدرنیته پاسخ گوید و جوانان سرابی فریبنده جانشین میل و نیاز فطری آدمی به کمال‌گرایی و معناجویی تعالی‌خواهانه گرداند و لایه‌های دیگر بر «برده پندار» وهم و فریب مردمان اسیر سلطه تمدن مدرن بیفزاید. از جهان رمان‌نویسان و ادبیات داستانی مثالی دیگر بزنم: «آرتور کویتسکالر» رمان‌نویس یهودی مجارستانی‌الصل که در سالهای پس از انقلاب و در حد فاصل ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۶ چند اثر از او از جمله رمان «ظلمت در نیمروز» چاپ و منتشر گردید و هم‌اینک نیز حداقل دو ترجمه و چاپ از این رمان در بازار است. کویتسکالر از جوانی علائق صهیونیستی پیدا کرد، سال ۱۹۳۲ به عنوان یک روشنفکر چپ یهودی به حزب کمونیست پیوست و تا سال ۱۹۳۶ در آن موضع باقی ماند. پس از آن به یک روشنفکر نتولیبرال راست‌گرای مخالف هر نوع «انقلاب» و «آرمان‌گرایی» تبدیل شد

ایجاد یأس و بدبینی نسبت به آرمان‌گرایی در میان جوانان و افسار کتابخوان و نیز در مسیر پیشبرد مبارزه آیدئولوژیکی «سیا» علیه بلوک شوروی در «جنگ سرد فرهنگی» نگاشته است. «آرتور کویتسکالر» نویسنده رمان‌هایی چون «از راه رسیدن و بازگشت» و «ظلمت در نیمروز» همکار سیا بوده است. جکسون پولاک نهضت نقاشی آستره «سیا» را [که سالها در اروپا و حتی در محافل غربزده هنر تجسمی کشور ما ترویج و ستایش و فراتر از آن به عنوان نمود «هنر آوانگارد» پرستش می‌شد] برای مقابله با تئوری معناداری و آرمان‌خواهی در هنر، حمایت و تبلیغ می‌کرده است. کتاب «طبقه جدید» اثر «میلوان جیلاس» با بودجه سیا و در تیراژ بسیار بالا انتشار یافت و به زبان‌های مختلف ترجمه و توزیع شد و «والث ویتمن روستو» [بنیانگذار مدل اصلی «توسعه» در ممالک به اصطلاح «توسعه نیافته» و «جهان سوم»] که طراح اصلی «انقلاب سفید» کنایی و ویرانگر در ایران بوده است این تئوری به اصطلاح آکادمیک توسعه را به سفارش دولت آمریکا و برای زمینه‌سازی برای بسط نفوذ اقتصادی اجتماعی امپریالیسم آمریکا در کشورهای نظیر ایران، فیلیپین و برخی جوامع امریکای جنوبی تدوین کرده است و هنوز که هنوز است این تئوری دست‌پخت «سیا» به عنوان یک مدل مبنایی دانشگاهی در قلمرو

«اقتصاد توسعه» حتی در دانشگاه‌های کشور ما به عنوان یک «تئوری علمی» تدریس می‌شود. انبوه اسناد منتشر شده و اطلاعات افشا شده نشان می‌دهد که «هانازانت» و «دانیل بل» و «آیزایابربین» و «کارل پوپر» و «ریمون آرون» و «سیدنی هوک» و «ایروینگ کریستول» که در مقام آیدئولوگ‌های نتولیبرالیسم و «چهره‌های آکادمیک و دانشگاهی و علمی»! در رسانه‌ها و دانشگاه‌ها مطرح می‌شدند

تأسف آثار و آرای برخی از آنها هم [و با کمال اینک مبنای تدریس مباحثی چون «قدرت»، «تغییرات اجتماعی»، «انقلاب»، «تاریخ نگری»، «اقتصاد جهانی»، «تاریخ عقاید جامعه‌شناسی»، «شناخت رژیم‌های توتالیتر و دموکراتیک» و... در دانشگاه‌های کشور ما آن هم به عنوان «دستاورد‌های علمی»! است] و به ترویج آرائی چون «آرمان‌زدایی»، «عبث بودن و محتوم به شکست بودن هر رویندا انقلابی»، «تقدیس لیبرال - دموکراسی»، «ایدئولوژی‌زدایی» و حرف‌های نظیر این می‌پرداخته‌اند؛ در واقع اغلب سفارش‌نویسان سیا و تمام همکاران موجب بگیر «نافوی فرهنگی» در پیشبرد استراتژی امپریالیسم آمریکا برای مایوس کردن جوانان از آرمان‌گرایی و اعتقاد انقلابی و دینی تحت عنوان «پرهیز از تعصب» و «مخالفت با دکماتیسم» و «ایدئولوژی‌زدایی» و مایوس کردن آنها از رویکردهای انقلابی و مبارزاتی بوده‌اند. کافی است به آثار خانم هانا آرنه تحت عنوان «خشونت»، «انقلاب»، «توتالیتریسم» و یا کتاب‌های «جامعه‌باز و دشمنان آن» و «فقر تاریخی نگری» کارل پوپر و «پایان آیدئولوژی» دانیل بل و دهها اثر مشابه در این خصوص توجه کرد و بر مضامین آنها دقیق



و به همکاری نزدیک با سیا پرداخت. اگرچه آثار اصلی او [که بشدت مورد استقبال جهان لیبرال - سرمایه‌داری قرار گرفت] نظیر رمان «از راه رسیدن و بازگشت» (۱۹۴۳) و نیز «ظلمت در نیمروز» (۱۹۴۱) مضامین آشکار ضد کمونیستی دارند و دقیقاً جهت مبارزه ادبی - فرهنگی با اردوگاه سوسیالیسم روسی در جنگ سرد فرهنگی - تبلیغاتی نوشته شده‌اند، اما وجود درون‌مایه‌های نیست‌انگارانه و آرمان‌زدایانه و مبارزه‌ستیز و تمهیدگریز و غریزه‌گرایانه قابلیت بهره‌گیری از این آثار در یک ستیز فرهنگی / ادبی با انقلاب اسلامی و هر نوع اندیشه متعهد و رویکرد انقلابی ضد نظام سلطه لیبرالی را به آنها بخشیده است و از این رو بوده است که جریان مخفی سیاستگذار فرهنگی در سال‌های ۶۱ تا ۶۷ رویکرد آرمان‌ستیزی و مخالفت با انقلاب و ترویج تمهیدگریزی تئولیزالی را در شرایطی که نمی‌توانست [به دلیل جو سیاسی و فرهنگی دهه شصت کشور] مستقیماً و صریحاً علیه انقلاب اسلامی و اعتقادات دینی سخن بگوید و تشکیک‌آفرینی نماید [آن گونه که در کفه هفتاد و به ویژه در نیمه دوم این دهه و سالهای پس از آن فرصت مخالفت‌خوانی آشکار با انقلاب اسلامی و اعلام «ختن انقلاب» و انتشار آثار ادبی با رویکرد تمثیلی علیه اسلام و امام خمینی (ره) و شبهه‌آفرینی صریح و گسترده در مباحث اعتقادات دینی را یافت] از طریق انتشار آثار تئوریک «هانا آرنت» و «کارل پوپر» و «آلوین تافلر» و یا رمانها و داستانهایی «مانس استبربر» و «آرتور کوئیستر» و «جرج آرول» و «میلان کوندرا» بی می‌گرفت.

آرتور کوئیستر از هنگام انتشار رمان «ظلمت در نیمروز» به چهره برجسته و همکار فعال سیا در ستیز ایذناژیک علیه مارکسیسم شوروی و اساساً هر نوع آرمان‌گرایی انقلابی و اعتقادی و به مبلغ ترویج سرخوردگی از انقلاب و عهد و آرمان‌گریزی و بی‌اعتقادی و بسنده کردن به زندگی صرفاً شخصی غریزه‌گرایانه مبدل گردید. کوئیستر پس از تبدیل شدن به رمان‌نویس مبلغ تئولیزالیسم و چهره شدن و در بوق و کرناهای تبلیغاتی قرار گرفتن، تمایلات صهیونیستی خود را به گونه‌ای صریح‌تر عیان کرد. او آشکارا از اشغال سرزمین فلسطین توسط صهیونیستها و به کار بردن تروریسم برای تشکیل دولت اسرائیل دفاع کرد و این دیدگاهها را در رمان «دزدهای شب» بیان نمود. کوئیستر به سال ۱۹۴۹ تابعیت انگلیسی گرفت و در آستانه تشکیل دولت غاصب اسرائیل و نیز پس از آن مسافرت‌های متعدد به آن جا نمود. او در کتاب «عهد و وفای به عهد» مجدداً از ضرورت تشکیل «وطن یهودی» دفاع می‌کند و سال ۱۹۶۸ به همراه همسرش «ماگن» به سرزمینهای اشغالی می‌رود و از دولت اسرائیل ستایش می‌کند و تابعیت اسرائیلی می‌گیرد. کوئیستر نشانها و جوایز مختلف ادبی نظیر C. B. E (سال ۱۹۷۲) و C. I. (۱۹۷۴) دریافت می‌کند. کوئیستر در رمان «از راه رسیدن و بازگشت» ضمن تخطئه آرمان‌گرایی انقلابی، مفهوم «شهادت» را به سخریه می‌گیرد و اینبار گری مبارزان در راه آرمانهای ضد ظلم و ضد سرمایه‌داری را ناشی از «احساس گناه» و بیماری روانی آنها می‌داند. نظیر این دیدگاه را البته در بیانی تئوریک و فلسفی در آرای «کارل پوپر» و «آیزایابریلین» و نیز در استدلال‌های روان‌شناختی «اریک فروم» شاهد هستیم [نکته قابل توجه این که از سالهای ۱۳۶۳ به بعد، بازار کتاب ایران را حضور پررنگ و متعدد و گسترده آثار اریک فروم پر می‌کند و در حالی که قبل از انقلاب کلاً سه یا چهار اثر از او ترجمه و انتشار یافته بود، در سالهای دهه شصت همه آثار اصلی و مهم او ترجمه و انتشار می‌یابد. از اواخر این دهه نیز توجه به «آیزایابریلین» آغاز می‌گردد و ناشرینی چون «طرح نو» مأموریت معرفی او آثار و آرائش را بر عهده می‌گیرند. حکایت مطرح شدن پوپر که از سال ۱۳۶۴ آغاز

شده بود. نکته جالب این که هر سه این نویسندگان یهودی اصل و چپ‌های بریده و استخاله یافته به سمت تئولیزالیسم و سوسیال دموکراسی لیبرالی غربی هستند! رمان «عصر عطش» کوئیستر نیز توصیفی از چهره «شریف» لیبرالها است که فارغ از «دگم اندیشی»! دینی یا مارکسیستی و اهل «تساهل و تسامح» هستند و در مقابل آنها در داستان، چهره توتالیتر مذهبی کاتولیکی به نام «هایدی» وجود دارد که همچون شخصیت کمونیست داستان (نیکوئین) که مارکسیستی توتالیتریست است با آزادی و تساهل و تسامح مبارزه می‌کند.

کوئیستر در متن مصاحبه‌ای که در کتاب «پلی بین دو فرهنگ» منتشر گردید [این کتاب در ستایش و تمجید از کوئیستر و در هفتادمین سالروز تولد او انتشار یافت] به دفاع از شعار لیبرال - فراماسونری «تسامح و تساهل» برخاست. از نکات جالب عقاید و آثار کوئیستر این است که این رمان نویس همکار «سیا» که رسماً از ترور فلسطینیان جهت اشغال سرزمین آنها و تشکیل دولت

اسرائیل در مصاحبه‌ها و کتابهایش [نظیر داستان «دزدهای شب» قسمت مربوط به یادداشتهای «یوزف» مهاجر یهودی آمده به سرزمین اشغالی] دفاع می‌کرده و می‌کند به تئورسین پر حرارت مخالف «خشونت» و مخالف «مجازات اعدام» تبدیل می‌شود و در آثاری چون «حلق آویز»، «تاملانی درباره اعدام» آن را نشانه‌ای از خشونت علیه بشریت می‌نامد. [چه شایهت حیرت‌انگیزی دارد با این موضوع که عضو فراری سازمان تروریستی مناقصین در سال ۱۳۷۸ در روزنامه‌های زنجیره‌ای مقاله منتشر می‌کند و حکم قرآنی «قصاص» را به عنوان حکمی خشونت‌بار محکوم کرده و خواهان لغو مجازات اعدام می‌گردد. این که چگونه می‌توان بین تروریسم و مخالفت با اعدام را جمع کرد پرسشی مبهم و بی‌پاسخ است که عدم صداقت گوینده را عیان می‌کند]

«اینجا تسیوسیلونه» رمان نویس معاصر ایتالیایی یکی دیگر از مبلغان و بافندگان تارو بود وهم و فریب «برده پندار» فرهنگی است. او نیز پس از کناره‌گیری از حزب کمونیست به همکار فعال سیا تبدیل شد و همچون آیزایا بریلین و پوپرو ایروینگ کریستول و آرتور کوئیستر از حقوق بگیران آن سازمان بود. با این که در برخی آثار سیلونه مثل «فوتنآمارا» طعم و تجربه تلخ استثمار و مظالم سرمایه‌داری دیده می‌شود، اما او در نهایت مخاطب خود را به گونه‌ای سرخوردگی و یأس از هر حرکت انقلابی و لاجرم پذیرش وضع موجود سیطره لیبرال - سرمایه‌سالاری دعوت می‌کند. «سیلونه» در یکی از کتابهایش در خصوص سرنوشت انقلابها چنین می‌نویسد:

«در دوره‌های محرومیت‌هایم بسیار خواندم و مطالعه کردم تا دست کم در یک جا نوید نجاتی بیابم، اما نیاقتم. همه انقلابها، تک‌تک شان، بنون استثناء در آغاز کار نهضت رهایی‌بخش بودند



و بعد کارشان به استبداد کشید. مدتها این واقعت مرا عذاب داده است. چرا هیچ انقلابی از این سرنوشت محتوم رهایی نداشته است؟»

نظیر این سخنان را در قالب بیانی تئوریک و فلسفی هانا آرنت و پوپر و کرین برینتون و جمعی دیگر از همکاران سینا و مدافعان نئولیبرالیسم جهانی مطرح کرده‌اند. در ایران نیز از سالهای ۱۳۶۳ به بعد زمینه‌ها و زمزمه‌های طرح و ترویج آن توسط یک جریان روشنفکری التقاطی ذی نفوذ در سیاست‌گذارهای فرهنگی کشور مطرح گردید و سالهای بعد به دعوی اصلی مخالفین انقلاب بدل گردید و از زبان «عبدالکریم سروش» و «داریوش شایگان» و چپهای چریک استحاله یافته مدافع لیبرالیسم خارج نشین نظیر «علی کشتگر» و «فرخ نگهدار» و خلیجیهای دیگر بارها و بارها شنیده شده حال آن که اساس این تئوری بر یک مغلطه و دروغ خیالیافانه و همانندسازی ساختاری بی‌بنیان مابین انقلاب فرانسه و روسیه و چین و آمریکا و انگلیس قرار دارد که اساس این همانندسازی در خصوص سیر تحولات این انقلاب‌ها فاقد وجه مشترک بوده و مصداقی «از قیاس مع‌الفارق» است و ثانیاً همه این انقلابها رویکردهایی اومانیستی و اغلب لیبرال - دموکراتیک بوده‌اند

و حتی اگر به چنین سرنوشت مشابهی دچار شده‌اند، آن را نمی‌توان به عنوان یک قاعده به انقلاب دینی و معنوی که از سنخ متفاوت از انقلابهای اومانیستی مدرن است متمم داد [میشل فوکو معتقد بود انقلاب اسلامی ایران اولین انقلاب پست‌مدرن تاریخ است. کاری به درست یا غلط بودن تعبیر «پست مدرن» برای انقلاب ایران ندارم، هدفم تأکید بر جنسیت و سنخیت متفاوت انقلاب اسلامی با بقیه انقلابهای مدرنیستی سیصد سال اخیر است]. ثالثاً اگر ادعای این تئوریسینها را بپذیریم پس باید به این نتیجه برسیم که جوامع سرمایه‌داری لیبرالی نظیر آمریکا، فرانسه و انگلستان دارای رژیمهای استبدادی هستند، حال آن که این جماعت چنین اعتقادی ندارند و آمریکا و انگلیس و فرانسه را «مهد آزادی» می‌نامند. همه اینها و برخی نکات دیگر که به دلیل پرهیز از وجه فلسفی و تئوریک یافتن کلام، از طرح آن می‌گذرم حکایت‌گر این است که آرنت و پوپر و سیلونه و کوئیستر و مقلدان وطنی آنها به دنبال کشف یا بیان حقیقت نیستند بلکه صرفاً محکوم کردن هر نوع رویکرد انقلابی و یأس آفرینی نسبت به انقلابها را دنبال می‌کنند تا رژیمهای لیبرال - سرمایه‌داری و حکومتهای دست‌نشانده امپریالیستی را از خطر انقلابات مردمی نجات دهند.

در ایران نیز ترویج این دیدگاه در مسیر نحوی «تروریسم فرهنگی» به منظور حجاب افکندن بر آرمانهای انقلاب و حقایق و معارف دینی و ایجاد یأس و سرخوردگی در انقلابیون و نیز جوانان و نهایتاً محقق کردن اهداف و غایات سیاسی پروژه استحاله فرهنگی صورت می‌گرفته و می‌گیرد.

سیلونه کتابی داستان‌گونه به نام «مکتب دیکتاتورها» دارد که در آن تفسیری لیبرالی از آزادی و استبداد ارائه می‌دهد هر فرد یا

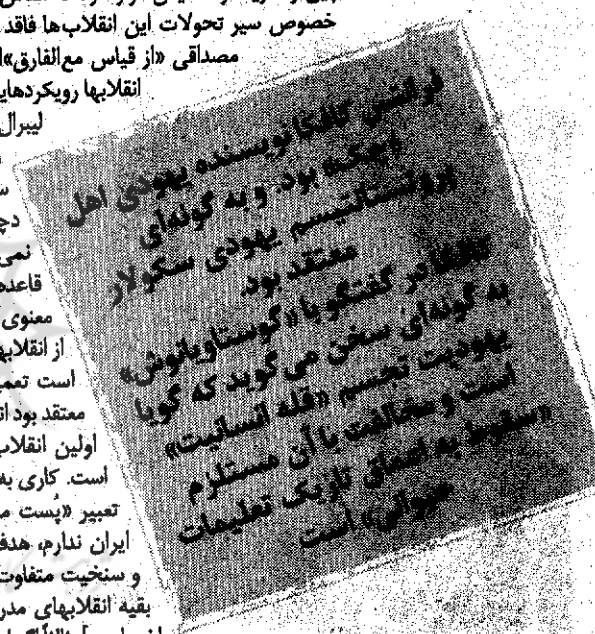
دولت آرمان‌گرا را مصداق «فاشیسم» و استبداد و دیکتاتوری می‌نامد. جریان نفوذی سیاستگذار در بازار کتاب کشور در سالهای دهه شصت اقدام به انتشار و توزیع گسترده این کتاب در چاپهای مختلف نمود که در واقع حلقه تکمیلی رویکرد هجوم فرهنگی علیه انقلاب اسلامی از طریق ترجمه و انتشار آثار ادبی و با بهره‌گیری از زرادخانه نویسندگان سینا پرورده «پرده پندار» باف بوده است. سیلونه زمانی به نام «یک شمش تمشک» نیز نوشته است که اگرچه در لایه اولیه بار شدید ضد کمونیستی دارد، اما با به تصویر کشیدن چهره‌های خشن و بی‌رحم از انقلابیون، موجب نحوی سرخوردگی و بی‌زاری از هر حرکت انقلابی نیز می‌گردد. از نکات جالب این رمان این است که عشق قهرمان اثر به «استلا» [دختر یهودی اطریشی] نهایتاً زمینه‌ساز رهایی قهرمان داستان از گرداب رویه خشونت‌بار انقلابی می‌گردد در این وجه از زمان سیلونه می‌توان دو عنصر مهم اندیشه ضد انقلابی نئولیبرالیسم را دید: تصویر یهود به عنوان منجی و نجات‌بخش و جانشین کردن عشق غریزی نفسانی به جای آرمان‌گرایی انقلابی.

گویا سینمای ایران و مدیران و سیاست‌گذاران دولتی آن در سالهای پس از دوم خرداد ۷۶ نیز این وظیفه را برعهده گرفته‌اند که به جای ترویج شور و آرمان‌گرایی و ستهندگی انقلابی و خشم عدالت‌طلبانه و متعهدانه، مخاطبان را به «سینمای دختر / پسری» و «پارتی» و رویکردهای صرف غریزه‌گرایانه و خودمداری نفسانی و آرزوهای حقیر دنیوی و اشتغالات ذهنی مبتذل سرگرم نماید. وضعیت در آثار ادبی سالهای اخیر نیز تا حدود زیادی چنین بوده است و نمودهای مختلف آن را برخی آثار «اسماعیل فصیح» و نوشته ضد جنگ «شب ملخ» جواد مجابی و با تعبیر و صورتی متفاوت در رمانهای ضعیف و دارای درون‌مایه‌های فنیستی «سنیرو روانی پور»، «امیرحسین چهل تن» و از وجهی دیگر در برخی آثار «فرشته ساری» و «شیوا ارسطویی» و از اینها صریح‌تر در رواج گسترده آثار داستانی بازاری با مضامین نفسانی غریزی سخیف نظیر «حریم عشق» و «شبهای تنهایی» و «سپیده عشق» و «کوچه‌های خاطره» و «حریر نگاه» و انبوهی دیگر از آثاری از این دست می‌توان مشاهده کرد.

«فرانتس کافکا» (م ۱۹۲۴ میلادی) و «میلان کوندرا» دو نویسنده دیگر از مجموعه طیف بافندگان تور توهم و پرده پندار فرهنگی / ادبی به نفع هژمونی نئولیبرالیسم در غرب معاصر هستند که بخش عمده شهرت و تأثیرگذاری خود را مدیون ارتباطهای صهیونیستی و حمایتهای محافل لیبرال - سرمایه‌داری هستند. فرانتس کافکا نویسنده یهودی اهل «چک» بود. و به گونه‌ای پرتوستانتیسم یهودی سکولار معتقد بود. کافکا دوست صمیمی و نزدیکی به نام «ماکس بروده» داشت که زمینه‌های ارتباط او را با محافل صهیونیستی فراهم می‌نمود. کافکا در گفتگو با «گوستاو یانوش» به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا یهودیت تجسم «قله انسانیت» است و مخالفت با آن مستلزم «سقوط به اعماق تاریخ تعلیمات حیوانی» است. کافکا می‌گوید:

«موسی هنوز هم موضوع روز است. مردم جهان با فریادهای ضد یهودی خود به مخالفت با موسی برمی‌خیزند همان‌طور که «آیبرام» و «دلطان» با گفتن «لونا» [ما به آنجا صعود نخواهیم کرد] علیه او به مخالفت برخاستند. برای آن که به کوه انسانیت صعود نکنند خود را به اعماق تاریخ تعلیمات حیوانی نژادپرستی می‌اندازند. یهودی را می‌زنند. انسان را می‌کشند.»

کافکا [آن گونه که یانوش نقل می‌کند] منافع مهاجرت یهودیان و اشغال سرزمین فلسطین بود او آشکارا از موج تجاوزگر صهیونیستی دفاع می‌کرد. کافکا در مصاحبه با یانوش، تجاوز «ناسیونالیسم



یهودی» [صهیونیسم] را آشکارا توجیه می‌کند و مبرا از خصیصه تجاوزکارانه می‌داند. کافکا در گفتگو با یانوش چنین می‌گوید: «ناسیونالیسم یهودی، کاروانی است که بر اثر فشار خارج ناچار شده است در شب یخبندان صحرا، اردویی ساختگی تشکیل دهد. این کاروان نمی‌خواهد جایی را فتح کند. فقط می‌خواهد به منزلی امن و آرام برسد که امکان زندگی آزاد بشری را دزیر داشته باشد. اشتیاق یهودیان به وطن، ناسیونالیسمی متجاوز نیست که به سبب بی‌خانمانی عینی و ذهنی‌اش، دست طمع به موطن دیگران دراز کرده باشد. چون به سبب همین بی‌خانمانی، در اصل قادر نخواهد بود مثل دیگران جهان را به ویرانی بکشد».

کافکا با صراحت و آشکارا به تطهیر موج خونین تجاوزگری اشغالگرانه صهیونیستها و خشونت ویرانگر و ضدانسانی تروریستی ایشان علیه مردم فلسطین می‌پردازد. آثار کافکا اگرچه از منظر بحران‌زدگی و انحطاط، آینه نیست‌انگاری فرتوت و خودویرانگر غرب معاصر هستند، اما به دلیل تبلیغ روحیه و رویکرد یاس و انفعال و تسلیم و در خود فرو رفتن و هم‌آلود نفسانی، همچون آفیونی تخیل‌گر موجب واردگی و انفعال مخاطب می‌گردد. او را به پذیرش وضع موجود [سلطه سرمایه‌سالاری / انحصاری لیبرال / دموکرات] وامی‌دارد و از این رو بخشی از تار «مایا»ی فرهنگی / ادبی مدافع هژمونی نظام جهانی سلطه را می‌تند و بر غلظت حجاب غفلت و از خودبیگانگی بشر گرفتار در سیطره تمدن اومانیستی می‌افزاید. «میلان کوندرا» رمان‌نویس هموطن کافکا پنج سال پس از مرگ کافکا به دنیا آمد. او نیز ابتدا به حزب کمونیست پیوست و پس از آن در ارتباط با «جبهه ادبی امپریالیسم لیبرال» قرار گرفت. او مروج بی‌بروای نسبی‌انگاری، لیبرالیسم سیاسی، پوچ‌گرایی و شکایت، اومانیسم و ایدئولوژی‌زدایی، نیست‌انگاری غریزه‌گرای خودمحور و تصویرگر زشت‌ترین صحنه‌های ضداخلاقی و بیمارگونه است. او در برخی آثارش چون «شوخی» و «عشقهای خنده دار» تحت لوای ستیز با ایدئولوژی مارکسیستی به نفی آرمان‌گرایی و هر نوع تعهد انقلابی می‌پردازد. او مروج بدبینی و یاس نسبت به انقلاب و مبارزه‌جویی متعهدانه و مروج خودمداری غریزه‌گرای نفسانی نیست‌انگار است. کوندرا در رمان «جاودانگی» [که مایه‌های سوررئالیستی] نیز دارد، جان کلام خود در خصوص ترویج یاس‌انگاری از انقلاب و مبارزه آرمان‌گرایانه را از زبان «آوناریوس» [یکی از شخصیت‌های رمان] این گونه بیان می‌کند:

«راه مؤثر و عاقلانه‌ای برای جنگیدن وجود ندارد... تمام گذشته انقلابی من یا ناامیدی به پایان رسید و اکنون فقط یک سوال مرا به خود مشغول می‌کند: وقتی انسانی بی‌ببرد که هیچ جنگ سازمان یافته، مؤثر و عاقلانه‌ای در برابر شیطان امکان‌پذیر نیست چه باید بکند؟»

کوندرا مخاطب خود را دعوت به عدم تلاش برای تغییر وضع موجود و سر فرو بردن در دغدغه‌های شخصی و فردی و نفسانی می‌کند و بدین‌سان با ترویج انفعال و در خود فرورفتگی [حتی اگر با ناخشنودی منفعل همراه باشد] عملاً تداوم سیطره هژمونیک ساختارهای سلطه را موجب می‌شود. کوندرا ی ماتریالیست و مدافع مدرنیته و لیبرال - سرمایه‌داری مثل دیگر کارگزاران فرهنگی - ادبی سیطره «مایا»ی فرهنگی با رژیم صهیونیستی ارتباط نزدیک داشته و دارد و در سال ۱۹۸۵ در اسرائیل جایزه «اورشلیم برای ادبیات و آزادی انسان در جامعه» را دریافت می‌کند. کوندرا با حمایت محافل فرهنگی لیبرالی پس از انتشار رمان «شوخی» (۱۹۶۷) به شهرت بسیار دست یافت. سال ۱۹۶۸ از روی متن رمان او فیلمی ساخته شد که در سال ۱۹۶۹ در فستیوال جهانی «کن» به نمایش درآمد.

[به نقش و کارکرد به ظاهر فرهنگی و در باطن سیاسی جشنواره کن دقت شود. این همان جشنواره‌ای است که در اواخر سالهای دهه ۱۳۶۰ مرتب به «عباس کیارستمی» برای ساختن فیلمهای سیاه و نیست‌انگارانه جایزه می‌داد و اندکی بعد وظیفه چهره‌سازی از «مخمس مخملباف» و جایزه دلقن به او به خاطر ترویج نسبی‌انگاری و حرمت‌شکنی اخلاقی را بر عهده گرفت و پس از فیلم «تخته سیاه» اثر به اصطلاح «سمیرا مخملباف» در پیشبرد اغراض سیاسی خود علیه آرمان‌گرایی دینی و چهره‌سازی در مخالفت با انقلاب اسلامی به «حنا مخملباف» چهارده ساله جایزه داده است.] آثار کوندرا محمل مناسبی برای ترویج نسبی‌انگاری و یقین‌زدایی و روحیه نفسانیت‌مداری شخصی و تمهیدگریزی و ایجاد تعلق خاطر نسبت به یک نیست‌انگاری فاقد هویت و اسیر ساخت مدرنیته و ارزشهای لیبرالی است و از همین رو است که ترجمه و انتشار آثار او و بزرگ‌نمایی وی به یکی از محورهای حرکت جریان «تروریسم فرهنگی» در تهاجم علیه انقلاب بدل گردیده است. «پرده‌پندار» یا «مایا»ی فرهنگی؛ رویکرد تحمیق‌گر و مختر

نظامهای مسلط لیبرال / سرمایه‌داری جهت نابود کردن فردیت خلاق و قوه تفکر نقاد و قضاوت منتقدانه و اعتراض سالم و طبیعی فطرت انسانها به سیطره شیطانی خودبنیادانگاری نفسانی است. اما در جوامعی نظیر ایران که یک انقلاب بیدادگر و هوشیاری آفرینی با تکیه بر ذخائر عظیم معارف قدسی به منظور باروری فطرت دینی آدمیان رخ می‌دهد، مجموعه ضد انقلاب جهانی و امپریالیسم لیبرال جهت سست کردن مبانی اعتقادی و آرمانی انقلاب و باورهای دینی مردم و ایجاد یاس و تردید و ناامیدی در آنها و از بین بردن شور آرمان‌گرایی و روح تعهد و مبارزه و هویت‌طلبی معنوی؛

رویکرد تهاجمی فرهنگی / رسانه‌ای را تدارک می‌بینند که می‌توان آن را «تروریسم فرهنگی» نامید. بخشی از این رویکرد تروریستی علیه ارزشهای دینی و آرمانهای انقلابی و هویت‌مداری مردم و ستیهندگی ضد امپریالیستی آنان از طریق ترویج صور مختلف و متکثر ادبیات نیست‌انگار شبه‌مدرن و یا ترویج ابتحال ادبی انجام می‌گیرد که اگرچه شباهتهای بسیاری با رویکرد تحمیق‌گرانه کارگزاران «پرده‌پندار» باف فرهنگی - ادبی دارد، دارای اندک تفاوت‌هایی نیز با آن هست.

گرایش مرتبط با شعر و ادبیات داستانی جریان روشنفکری سکولار ایران به طرق مختلف و با بهره‌گیری از حمایت‌های گسترده محافل تبلیغاتی و رسانه‌ها و خبرگزاری‌های امپریالیستی و انبوه نشریات و مطبوعات داخلی و شرایط مهبایی که برخی مسئولان فرهنگی و ناشران و مطبوعات وابسته به آنها برای ایشان فراهم آورده و می‌آورند، موج گسترده‌ای از تهاجم فرهنگی علیه انقلاب و دیانت و هویت معنوی و استقلال و عزت ما را در چارچوب پروژه «تروریسم فرهنگی / ادبی» ملتها است که آغاز کرده و فیلانته به پیش می‌برند که آن شاه‌الله باید در فرصتی مقتضی به تفصیل درباره آن سخن گفت.

